



The Position and Function of Public Law: Regulation or Consolidation of Political Power?

Alireza Dabirnia 

Associate Professor, Department of Public Law,
Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran

Shaghayegh Jahanbin
Hafshejani* 

Ph.D Student, Public Law, Faculty of Law, Qom
University, Qom, Iran

Received: 22/Sep/2024

1. Introduction

Public law serves as the foundational institutional mechanism governing the relationship between the state and its citizens, structuring political authority and ensuring the protection of fundamental rights and freedoms. In representative democracies, public law is a reflection of popular will—a contractual instrument through which the people delegate sovereignty to the state while retaining ultimate oversight. Nevertheless, a critical and often underexplored question arises as to whether public law operates to regulate political power, or it can be repurposed to consolidate it,

Accepted: 03/June/2025

eISSN:2476-6216

* Corresponding Author: jahanbinsh.232@gmail.com

How to Cite: Dabirnia, A & Jahanbin Hafshejani, Sh., “The Position and Function of Public Law: Regulation or Consolidation of Political Power?”, *The Quarterly Journal of Public Law Research*, Vol. 27, No. 90, (2026), 81 – 116. Doi: [10.22054/QJPL.2025.82101.3040](https://doi.org/10.22054/QJPL.2025.82101.3040)

thereby undermining the very freedoms it was designed to protect. In this respect, the current study aimed to examine the dual function of public law—as both a regulator and a consolidator of political power. The analysis focused on the institutional and social conditions that may lead to a functional shift in the role of public law from a regulator into a consolidator. While its normative role is to limit governmental overreach and safeguard individual rights, historical and theoretical evidence suggests that the instruments of public law—such as constitutional frameworks, judicial systems, and administrative bodies—may be co-opted by the state. When this occurs, public law risks becoming an instrument of domination, legitimizing authoritarian practices and eroding democratic foundations. The central problem, therefore, is whether public law can deviate from its regulatory mandate and instead serve to reinforce state power at the expense of popular sovereignty.

2. Literature Review

Existing scholarship has extensively analyzed public law as a guarantor of rights and a mechanism for limiting state power. Although research has examined its structural and normative dimensions, comparatively less attention has been paid to its potential transformation into an extra-legal or meta-legal phenomenon capable of reinforcing political authority. Building on the existing debates and literature, the current research explored the conditions under which public law may shift from a tool of regulation to one of consolidation.

3. Materials and Methods

The research adopted an analytical–descriptive approach, relying on library sources in both Persian and English. It engaged with theoretical frameworks from political philosophy, constitutional law, and

sociology to construct a comprehensive understanding of public law's evolving role in modern states.

4. Results and Discussion

According to the results, in well-functioning democracies, public law operates through mechanisms such as the separation of powers, the rule of law, electoral systems, civil society, free media, and political parties—with the ultimate aim of regulating and dispersing political authority. However, when these mechanisms are weakened, corrupted, or absorbed by the state, public law may begin to serve the opposite purpose and merely legitimizing concentrated power, restricting freedoms, and entrenching authoritarian governance. This shift is often accompanied by the strategic use of legal rhetoric to mask the erosion of substantive rights. The findings also revealed an inherent vulnerability. Power possesses a natural propensity for expansion and corruption, as noted in philosophical and historical discourse. The efficacy of public law as a regulator is contingent upon the genuine independence and vitality of its constituent mechanisms. When these oversight institutions (e.g., the judiciary, electoral bodies, or media) are weakened, absorbed, or aligned with the interests of the ruling political power, a critical inversion occurs. In this scenario, public law's instruments are repurposed. Laws may be used to sanction repression, judicial oversight may be neutralized, and media may become platforms for state propaganda. Consequently, public law sheds its regulatory character and transforms into a sophisticated apparatus for consolidating state power, paradoxically using legal and institutional forms to undermine the very rights it was meant to protect.

5. Conclusion

While public law is conceptually and ideally established to regulate political power and cement popular sovereignty, it is not immune to functional perversion. Its role is not static but dynamic and context-dependent. The perpetual and absolute independence of oversight institutions, coupled with an active and aware citizenry, constitutes the essential precondition for preserving public law's true mission. Without these safeguards, the system designed to restrain power risks becoming its most potent instrument. Thus, the current inquiry underscores that the ultimate guarantor of public law's proper function is not the law itself, but the sustained political vigilance and constituent power of the people it serves.

Keywords: Public Law, Popular Sovereignty, Social Contract, Self-Determination, Political Power

جایگاه و کارکرد حقوق عمومی؛ تنظیم یا تحکیم قدرت سیاسی


 علیرضا دبیرنیا

دانشیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران


 شقایق جهان‌بین هفشجانی*

دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

در یک نظام مبتنی بر نمایندگی، حکومت تنها به مثابه ابزاری برای انعکاس اراده ملت می‌باشد. در واقع حکومت همانند پیمانکار امر عمومی است که از جانب کارفرما به اعمال حق حاکمیت در حوزه عمومی می‌پردازد. در این راستا ملت برای تحکیم حق حاکمیت خود، تنظیم قدرت سیاسی و جلوگیری از مداخله ساختارهای حکومت در سایر حوزه‌های زندگی‌شان، از حقوق عمومی به عنوان سازوکاری بنیادین بهره می‌جویند تا علاوه بر تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی‌شان، قدرت سیاسی را محدود کند. در رهیافت مدرن، حقوق عمومی نقشی همانند یک شمشیر دو لبه را در جامعه بازی می‌کند. در این صورت اگر ادات تنظیم‌گر حقوق عمومی، مسیری جز حفظ توازن و متعادل‌سازی را در پیش گیرند و جذب قدرت و ثروت دولت شوند، آن زمان است که کفه ترازو قدرت دولت به قدرت ذاتی مردم می‌چربد و حقوق عمومی و بازوانش تنها به منزله ابزاری برای تحکیم قدرت سیاسی دولت بکار می‌روند. نگارندگان در این پژوهش که به روش تحلیلی - توصیفی از طریق مطالعات کتابخانه‌ای گردآوری شده، بر آن هستند تا ضمن معرفی حقوق عمومی به عنوان یک سازوکار نهادینه در تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی، به این پرسش پاسخ دهند که آیا احتمال تغییر مسیر حقوق عمومی و تقابل با حقوق و آزادی‌های اساسی وجود دارد یا خیر؟

واژگان کلیدی: حقوق عمومی، حاکمیت مردم، قرارداد اجتماعی، حقوق و آزادی‌های اساسی، قدرت سیاسی.

مقدمه

«جوهرست انسان و چرخ او را عَرَض جمله فرع و پایه‌اند و او غرض»

(مولوی)

با ظهور اندیشه فردباوری در دوران رنسانس^۱، اندیشمندان متعددی از جمله ماکیاولی، هابز، لاک، کانت و... در اعصار مختلف شروع به مطالعه بر روی ذات انسان به‌عنوان موجودی خداگونه بر روی زمین کردند و ویژگی‌هایی برای آن ارائه دادند. عده‌ای از جمله ماکیاولی و هابز انسان را ذاتاً موجودی گرگ‌صفت و خشونت‌طلب خواندند و در مقابل عده‌ای همچون لاک و کانت انسان را موجودی خیرخواه و اخلاقی می‌دانستند. از دیدگاه کانت، انسان به‌ماه‌و انسان، خود غایت فی‌الذات است. او موجودی اخلاقمدار است که زاده شده تا ستون مستحکم جهان باشد. همه چیز برای او خلق شده و نباید به مثابه یک ابزار مورد استفاده قرار گیرد. کانت بر این باور است که شأن و منزلت انسان به ذات انتخابگرش برمی‌گردد و همین امر او را از موجودات دیگر تفکیک می‌کند. علاوه بر این، مطابق دیدگاه وی ذات انتخابگر انسان از عقل خودبنیادش سرچشمه می‌گیرد. این ویژگی (داشتن عقل خودبنیاد) تبعیض‌پذیر نیست؛ پس می‌توان اذعان داشت تمامی حقوق و آزادی‌هایی که به سبب این ویژگی به وی تعلق می‌گیرند، متکی به اصل عدم تبعیض‌اند. به این معنا حقوقی که امروزه با عنوان حقوق بشر شناسایی می‌شوند، به هرکسی که به‌عنوان انسان زاده شود تعلق می‌گیرد.^۲ بدین روی، حقوق و آزادی‌های اساسی ناشی از حیثیت ذاتی شخص انسان هستند. این حقوق و آزادی‌ها، حقوقی‌اند که فرد صرفاً به سبب انسان بودن، به محض تولد از آنها برخوردار می‌شود و اصالتاً به کرامت و منزلت نهفته‌ای که خداوند متعال در وجود وی قرار داده است، برمی‌گردند؛ لذا این حقوق از انسان سلب‌شدنی نیستند و نمی‌توان آنها را به ملیت و تابعیت فرد به یک دولت خاص نسبت

۱. فریبا نصرالهی، «اومانیزم در حقوق فرانسه»، نشریه مطالعات حقوق، دوره ۱، شماره ۸، (۱۳۹۶)، صص ۱۲۲-۱۰۱.

۲. سید محمد قاری سیدفاطمی، حقوق بشر معاصر، جلد اول، چاپ هشتم (تهران: انتشارات نگاه معاصر، ۱۴۰۰) صص

داد.^۱ بر این اساس، حقوق مذکور حتی قبل از تاسیس نظام‌های سیاسی و حکومت‌ها به صورت ذاتی وجود داشتند؛ پس، از نظر مبانی هیچ دولتی حق محدود کردن آنها را ندارد، چرا که واضح آنها دولت نبوده است که بخواهد انسان را از داشتن آنها سلب یا محدود کند. با این حال، رابرت هال در مقدمه کتاب «آزادی از طریق قانون» خود بیان می‌کند که هیچ فرد عاقلی طالب آزادی بدون کنترل نیست.^۲

از مهمترین حقوق بنیادینی که هر فرد به عنوان انسان دارا می‌باشد، حق تعیین سرنوشت است. این حق از جمله حقوقی است که بر اساس جایگاهی که در باور هر ملت دارد، در نهایت می‌تواند منجر به ایجاد نظام‌های سیاسی مختلف در سطح جهان گردد.^۳ بر مبنای حق تعیین سرنوشت، مردم مطابق نظریه قرارداد اجتماعی، برای حفظ حیات جامعه خویش تصمیم می‌گیرند تا سیستمی را در درون جامعه خود به وجود آورند که به نیابت از آنها اقدام به تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در حوزه عمومی کند. به گفته هابز، انسان‌ها با تاسیس دولت و پی‌ریزی نظام سیاسی، طبیعت آزادی‌دوست خود را محدود کرده تا خود را از زندگی در ترس و بیم نجات دهند و در آرامش و امنیت زندگی کنند.^۴ با این حال، تنها ترسیم یک ماشین منسجم به نام دولت برای یک زندگی رضایت‌بخش کافی نیست؛ چرا که دولت به سبب ثروت و قدرتی که دارد قادر است کنترل امور را به راحتی در اختیار بگیرد و با تثبیت قدرت سیاسی خود، از شهروندان همانند یک ابزار برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند. این امر با ذات انسان شدیداً در تناقض است. انسان موجودی آزاد است که خود دولت را در راستای زندگی بهتر به وجود آورده و خالق آن است. پس

۱. رضا اسلامی، آیا حقوق بشر؟ راهنمای هنجاری حقوق مدنی - سیاسی برای توانمندی و مطالبات جامعه مدنی (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۵) ص ۱۶.

2. Robert Hale, *Freedom Through Law: Public Control of Private Governing Power*, (New York: Columbia University Press, 1952) P VII.

۳. داود محبی و اعظم طالب نجف‌آبادی، «حق تعیین سرنوشت در حقوق بشر بین‌الملل و اصول فرا دستوری، بررسی انتقادی اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، دوره ۷، شماره ۳، (۱۳۹۹)، صص ۲۳۶-۲۱۵.

۴. توماس هابز، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ ششم (تهران: نشر نی، ۱۳۸۹) ص ۱۸۹.

مخلوق به هیچ صورتی نمی تواند برتر از خالق خود باشد. با این حال، واقعیت خلاف این امر را ثابت می کند.

شاید دولتی در ابتدا بر مبنای اصل نمایندگی تأسیس شده باشد، اما بدیهی است که هر آن امکان سیطره بر خالق خود را دارد. در این رابطه، ماکیاولی طبیعت انسان ها را شر می داند و معتقد است هرکس قدرتی به دست آورد، درصدد تسلط و سیطره بر دیگران است. مردم برای جلوگیری از وقوع این امر، نیازمند سازوکارهای خاصی در جامعه برای متعادل سازی و حفظ توازن قدرت سیاسی هستند. در این راستا، همگام با تولد اولین دولت ها، پدیده ای با عنوان حقوق عمومی به عرصه ظهور رسید تا ضمن سازمان بندی بخش ها و نهادهای دولت، قدرت دولت را مهار و بر آن نظارت کند. با این حال با بررسی دقیق تاریخ، حکومت هایی را می بینیم که در ابتدا بانگ دموکراسی سر می دادند اما نه تنها مردم را از حقوق ذاتیشان محروم ساختند بلکه آن ها را به مانند وسیله ای برای رسیدن به اهدافشان به کار گرفتند. سوالی که در اینجا به ذهن می رسد، این است که اگر مکانیزمی با عنوان حقوق عمومی برای کنترل و نظارت بر قدرت سیاسی و همچنین تثبیت حق خودحاکمیتی مردم وجود دارد، چگونه امکان دارد که نظام سیاسی قدرت تسلط و چیرگی بر مردم را به دست آورد؟ برای پاسخ به این پرسش نخست لازم است ابزارهایی که حقوق عمومی برای تحکیم قدرت سیاسی مردم به کار می برد شناسایی و سپس چگونگی احتمال سلطه قدرت سیاسی در هنگام حضور حقوق عمومی مورد بررسی قرار گیرد.

در این راستا با توجه به موارد مطرح شده، پرسش اصلی پژوهش این است که هدف نهایی حقوق عمومی تحکیم قدرت سیاسی است یا تنظیم آن؟ در صورت تغییر رویه حقوق عمومی و حرکت آن در راستای تقویت قدرت دولت، چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ فرضیه پژوهش این است که حقوق عمومی سازوکاری برای نظارت بر اعمال دولت است که ضمن سازمان بندی ساختارهای حکومت، به تضمین حقوق و آزادی های اساسی افراد می پردازد. با این وجود امکان دارد که بازوان آن عوض حمایت از حقوق مردم و متوازن کردن قدرت سیاسی، تغییر رویه داده و در جهت تحکیم قدرت سیاسی برآیند.

پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های متعددی در بحث حقوق عمومی و ابزارهای آن در راستای تضمین حقوق و آزادی‌های بشر انجام گرفته است اما به ندرت به حقوق عمومی به عنوان پدیده‌ای فراهنجاری که قدرت تعیین سرنوشت یک جامعه را در دست دارد پرداخته شده است. در ذیل به چندی از آثار که نزدیک‌ترین هم‌پوشانی را با این پژوهش دارند، اشاره می‌شود. گویاترین اثری که قرابت بسیار نزدیکی با این تحقیق دارد، مبانی حقوق عمومی اثر مارتین لاگلین است. نویسنده در این کتاب، اساس و پایه‌های حقوق عمومی را به صورت کلی (به‌ویژه وجود این مؤلفه‌ها در جامعه انگلستان) بررسی کرده است. با این حال به موضع حقوق عمومی در ساخت یک جامعه مدرن یا توتالیتار پرداخته نشده است. کتاب قدرت مؤسس: کاوشی در حقوق اساسی مدرن اثر علیرضا دبیرنیا، کتابی است در حوزه حقوق عمومی که در آن به بررسی مهم‌ترین ابزارهای حقوق عمومی در کنترل دولت و همچنین حاکمیت مردم از جمله قانون اساسی، قدرت مؤسس و نظام نمایندگی پرداخته شده است. آنچه که این مقاله را از کتاب مذکور متمایز می‌کند، آن است که در این پژوهش هدف نگارندگان بررسی حقوق عمومی، تقسیم‌بندی ابزارهای آن و موضع آن در تحکیم یا استقرار قدرت سیاسی است. علاوه بر آثار فوق، مقاله‌ای با عنوان «بین‌المللی شدن حقوق عمومی معاصر؛ جلوه‌ها و مصادیق» اثر بیژن عباسی و علی سهرابلو نوشته شده که جهت‌گیری حقوق عمومی معاصر به سمت جهانی شدن یا بین‌المللی شدن را مورد بررسی قرار داده است.

روش

در این پژوهش که با روش تحلیلی - توصیفی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است، نخست به توضیح چیستی حقوق عمومی و ابزارهایی که در راستای مهار قدرت دولت از آنها بهره می‌برد، می‌پردازیم. سپس بررسی می‌شود آیا امکان تغییر رویه حقوق عمومی و دفاع از نظام سیاسی در مقابل با مردم وجود دارد یا خیر؟

۱. قرارداد اجتماعی و تکوین نظام سیاسی

زمانی که صحبت از حیات اجتماعی می‌شود، تعیین چارچوب و بازشناخت وظایف تک‌تک اعضا، جزء جدانشدنی و همیشگی آن به شمار می‌رود. از آن‌جا که انسان موجودی اجتماعی است، برای اعمال حق تعیین سرنوشت خویش نیازمند یک جامعه سیاسی سازمان‌یافته می‌باشد تا حیات سیاسی خود را سامان‌دهی کند.

در یک جامعه سیاسی، اعمال حاکمیت دائماً با نزاع بر سر حفظ و تثبیت اقتدار مواجه است.^۱ بسیاری قدرت و اقتدار را مترادف در نظر می‌گیرند ولی ذاتاً این دو با یکدیگر متفاوتند.^۲ قدرت معانی مختلفی دارد، بنابراین یافتن معنای دقیقی از آن کاری بس دشوار است.^۳ با این وجود به‌طور کلی مطابق توصیف ماکس وبر از قدرت: «قدرت توانایی اجبار دیگران به انجام آنچه می‌خواهید و یا اجبار آنها به انجام آنچه که نمی‌خواهند» است.^۴ با این حال، اقتدار اگرچه همانند قدرت ابزاری برای سلطه بر دیگران است اما برخلاف آن، بر مبنای زور و اجبار نیست بلکه بر پایه مشروعیت است.^۵ به عبارت دیگر اقتدار همان قدرت مشروعی است^۶ که یک اراده سیاسی متحد به نام ملت را به عنوان منبع اصلی قدرت شناسایی می‌کند،^۷ لذا به نظر می‌رسد اقتدار تنها در یک نظام سیاسی دموکراتیک تجسم‌پذیر است.

جامعه سیاسی تنها زمانی شکل می‌گیرد که در یک اقدام دوجانبه، قدرت سیاسی از مشارکت مردم در تمثیت امور جامعه نشأت گیرد.^۸ این همان دموکراسی است که از مهمترین ارکان تشکیل یک نظام سیاسی مدرن می‌باشد. در این راستا جان لاک معتقد

۱. مارتین لاگلین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، چاپ هشتم (تهران: انتشارات نی، ۱۴۰۰) ص ۴۶.

۲. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، چاپ سی و پنجم (تهران: نشر نی، ۱۳۹۳) ص ۹۶.

۳. همان ص ۸۸.

4. Richard Lachmann, *States and Power* (Cambridge: Polity Press, 2010) at VII.

۵. عالم، همان، ص ۹۶.

۶. بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۸) ص ۴۴۴.

۷. علیرضا دبیرنیا، قدرت موسس: کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن، چاپ دوم (تهران: نشر شهر دانش، ۱۳۹۵) ص ۱۸۵.

۸. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ سی و یکم (تهران: نشر نی، ۱۴۰۲) ص ۳۰۱.

است جامعه سیاسی زمانی شکل می‌گیرد که افراد برای صیانت از دارایی‌های خود (اموال، جان و آزادی) طی یک پیمان دسته‌جمعی از حق خودحاکمیتی خود که حقی خدادادی و طبیعی است صرف‌نظر کرده و آن را به جامعه واگذار کنند تا در زمان بروز اختلاف و آسیب، به قانون آن جامعه توسل جویند.^۱ در این فرایند، قدرتی با عنوان قدرت عمومی که ناشی از به هم پیوستن حق خودحاکمیتی تک‌تک اعضای جامعه است به‌وجود می‌آید و در نهایت تحت لوای این قدرت مشروع، حکومت و نظام سیاسی تأسیس می‌شود. لاک می‌گوید علت مشروعیت قدرت عمومی، پیدایش آن به واسطه قراردادی است که همه اعضای جامعه با رضایت با یکدیگر منعقد کرده‌اند. بدین‌سان اصالتاً حکومت‌های مشروع بر مبنای یک قرارداد اجتماعی-سیاسی شکل می‌گیرند. وجه اجتماعی این قرارداد ناشی از عمل اجتماعی^۲ از مردم در جهت ساخت یک جامعه سیاسی و وجه سیاسی آن ناشی از عمل سیاسی ملت در ساخت نظام سیاسی است.^۳ چرا می‌گوییم ساخت یک جامعه سیاسی یا به عبارتی بهتر ساخت یک نظام سیاسی مشروع بر پایه قرارداد اجتماعی، ناشی از عمل سیاسی ملت است نه عمل حقوقی آن‌ها؟

برای پاسخ به این پرسش باید به طبیعت انسان رجوع کرد. انسان موجودی ذاتاً آزاد است و می‌تواند به هر شکلی که بخواهد زندگی کند. او دارای حقوقی فطری است که برتر از اراده حکومت است.^۴ این حقوق همواره ثابت و سلب‌نشده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را در یک نظام حقوقی که ساخت دست بشر است، محدود و مقید کرد. دکارت این حقوق را مولود عقل بشر و ناشی از ذات او می‌داند.^۵ کانت نیز در کتاب «مبانی علم متافیزیک اخلاقیات»، خود مختاری و داشتن عقل خودبنیاد را از مهمترین مبانی طبیعت انسان

۱. لاک، جان، رساله دوم درباره دولت، ترجمه شهرام ارشدنژاد (تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۸) صص ۱۴۰-۱۴۲.

۲. علیرضا دبیرنیا، «مبنای اصلاح قانون اساسی ۱۳۵۸: عمل حقوقی یا سیاسی ملت»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۵، شماره ۱۹، (۱۳۹۸)، صص ۵۴-۲۳.

۳. ناصر کاتوزیان، مقدمه علم حقوق، چاپ صد و پانزدهم (تهران: انتشارات گنج، ۱۳۹۷) ص ۲۰.

۴. همان، ص ۲۲.

می‌داند.^۱ به همین سبب او آزادانه دست به انتخاب می‌زند و آنچه برای زندگی بهتر است را برمی‌گزیند. به قول توماس هابز، انسان‌ها برای برخورداری از یک زندگی بدون ترس و مرفه؛ با رضایت، حق خودحاکمیتی خود را به لویاتان (موجودی تصنعی که دارای هویت متمایز از افراد است و توسط فرد یا افرادی اداره می‌شود) اعطا می‌کنند. از آن پس لویاتان (نظام سیاسی) موظف است تمامی قوا و امکانات خود را برای آنچه به وجود آمده است، به کار گیرد.^۲ نکته مهم در این جا رضایت فرد در محدود کردن خویش به واسطه یک قرارداد اجتماعی است. پس به این علت که اراده ملت در اعمال حق حاکمیت خویش، مطلق و چارچوب‌ناپذیر است و مردم با رضایت خود از برخی از حقوق طبیعی خویش چشم‌پوشی کرده‌اند، شایسته می‌باشد عمل ساخت نظام سیاسی توسط ملت را یک عمل سیاسی در نظر بگیریم نه یک عمل حقوقی که لازمه آن محدود بودن اراده ملت است. بنابراین حکومت با کسب مجوز از جانب مردم از رهگذر یک نظام نمایندگی، با وجود یک ناظر همیشگی در یک چارچوب مشخص حق اعمال حاکمیت را به دست می‌آورد. لذا مردم آمرینی را به نمایندگی از خود بر منصب قدرت می‌نشانند تا به نیابت از آنها به وضع قوانین پردازند و در مورد مسائل مهم تصمیم‌گیری کنند. این حالت، شکل ایده‌آل استقرار یک نظام سیاسی و آنچه که باید باشد است. واقعیت امر تاحدودی متفاوت می‌باشد.

در واقع حتی دموکرات‌ترین نظام سیاسی هم ضمن داشتن اجزای دموکراتیک، دارای عناصری سنتی و توتالیتار نیز هست. بدین ترتیب میزان دموکرات بودن یک نظام سیاسی به هم‌نوازی آن با مدل ایده‌آل وابسته است. در این راستا حقوق عمومی همانند یک فانوس دریایی، سکان‌دار کشتی نظام سیاسی است و آن را از گرداب‌های خودکامگی و بی‌عدالتی به ساحل امن قانون‌مداری رهنمود می‌سازد. به همین جهت است که هرچه مؤلفه‌های حقوق عمومی در یک جامعه کارآمدتر باشند آن نظام سیاسی با نسخه ایده‌آل مطابقت بیشتری می‌یابد و یا به اصطلاح دموکراتیک‌تر می‌شود. به بیانی شفاف‌تر، حقوق عمومی

1. Immanuel Kant, *Grounding the Metaphysics of Morals*, Translated by Ellington J.W (Cambridge: Cambridge University Press, 1993) at 41.

۲. هابز، همان، ص ۱۹۲.

از طریق راهبری و کنترل نظام سیاسی، حافظ و ضامن آزادی‌های مردم می‌باشد و در این مسیر از مؤلفه‌های مختلفی از جمله دموکراسی و سیستم نمایندگی بهره می‌جوید. حال با توجه به آنچه گفته شده این پرسش ایجاد می‌شود که ما چرا به مکانیزمی برای کنترل قدرت نیازمندیم؟ در قسمت بعد با بررسی جریان قدرت در نبود یک ابزار کنترل‌کننده به این پرسش پاسخ داده می‌شود.

۲. جنون قدرت

به دنبال تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر رضایت مردم، مجلس مؤسسان به نمایندگی از مردم به ساماندهی و تنظیم نهادهای قدرت می‌پردازد. لازمه تداوم این نظام سیاسی مشروع که مبتنی بر اصل نمایندگی می‌باشد، پویایی و استمرار قدرت مؤسس (قدرت عمومی) به عنوان قدرت برتر است؛ بدین معنا که همواره مردم بر حق حاکمیت خود مسلط باشند و قادر باشند اراده خود را در اداره جامعه چه به صورت مستقیم چه غیر مستقیم منعکس کنند.^۱

با این حال با نگاه به تاریخ درمی‌یابیم که وضعیت تا حدودی متفاوت است. به گفته روسو با پیشرفت و توسعه جامعه و علی‌الخصوص با پیدایش نهادهای مالکیت خصوصی، انسان از وضع طبیعی خود خارج و به موجودی مکار و قدرت‌طلب تبدیل شد.^۲ به این ترتیب اگرچه می‌گوییم قدرت مؤسس که بازتاب اراده ملت است، قدرتی مطلق به شمار می‌رود اما خیلی راحت می‌تواند تحت کنترل مقولات بی‌ارزش حقوقی درآید.^۳ به عبارتی دیگر دولت با توجه به منابعی که دارد، قانون را تعریف می‌کند و به شکل قانونی مردم را به اسارت می‌کشد. این گونه است که بسیاری از دول، آهنگ «حاکمیت قانون» سر می‌دهند اما مردم را به بدبختی و فلاکت می‌کشانند. لفظ قانون زمانی در معنای حقیقی خود به کار می‌رود که هم‌آواز با اراده مردم باشد و تجلی آن باشد؛ در غیر این صورت نظریه «خاستگاه قدرت سیاسی، مردمند»، پوچ و بی‌فایده می‌شود و خاصیت خود را از

۱. دبیرنیا، ۱۳۹۵، همان، صص ۱۸۳-۱۸۵.

۲. عالم، همان، صص ۱۹۹-۱۹۸.

۳. لاگلین، ۱۴۰۰، همان، ص ۲۴۶.

دست می‌دهد. پس نظم و امنیت نمی‌توانند به‌عنوان غایت یک دولت معرفی شوند. نظم و امنیت در واقع تنها ابزارهایی هستند که دول در نیل به غایت حقیقی یعنی تامین و تضمین حقوق اساسی مردم از آنها بهره می‌جویند. دولتی که هدف خود را استقرار نظم و امنیت قرار دهد، سرانجام به یک دولت توتالیتر تبدیل می‌شود. به نظر می‌رسد در این گونه دولت‌ها، حکومت با توجه برقراری نظم و امنیت به اقداماتی روی می‌آورد که هیچ یک در راستای استقرار حقوق و آزادی‌های انسان نیست بلکه تنها در راستای تثبیت قدرت حاکمان است. به عبارتی حاکمان که قرار بود به نمایندگی از مردم به اعمال حاکمیت پردازند، با به دست آوردن قدرت، جهت حفظ اقتدار خود، حقایق را پنهان و به جای آن دروغ‌های خود را به خورد مردم می‌دهند. این امر همان جنون قدرت است که یک ملت را به اضمحلال می‌کشاند. مولوی در این باره چنین می‌سراید:

«آن شنیدستی که اَلْمَلِکُ عَقِیم؟ قطع خویشی کرد مُلَکُ جُو زِیم»

در این بیت، مولانا می‌گوید حکومت عقیم است وارث نمی‌خواهد. به همین دلیل حاکم از بیم به خطر افتادن قدرتش به همه سوء ظن پیدا می‌کند و حتی خویشاوندان خود را نیز می‌کشد. امری که در طول تاریخ نیز ثابت شده است؛ برای نمونه می‌توان به آقا محمدخان قاجار اشاره کرد که از هفت برادر خود که در رسیدن او به قدرت نقش به‌سزایی داشتند، سه برادر را کشت و یکی را کور کرد. شیرویه ساسانی که نه تنها پدر خود، خسرو پرویز، بلکه تمام برادران و برادرزادگان خود را برای رسیدن به قدرت به قتل رساند. در این رابطه لرد اکتون^۱ بر این باور است که «قدرت فساد می‌آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق»^۲. همچنین در حکمت ۱۶۰ نهج‌البلاغه آمده است: «وَقَالَ (ع): مَنْ مَلَکَ، اسْتَأْثَرَ»

1. John Emerich Edward Dalberg-Acton.

2. Jhon Girling, *Corruption, Capitalism and Democracy* (London: Routledge, 2002) at 2.

بدین معنا که «امام (ع) فرمودند: آنهایی که به حکومت می‌رسند (غالباً) راه استبداد و خودکامگی پیش می‌گیرند».^۱

از سخنان بالا این مطلب برداشت می‌شود که قدرت به مثابه یک آتشفشان است. آتشفشانی که هر لحظه در انتظار فوران می‌باشد. در باب این تشبیه باید گفت که در درونی‌ترین لایه زمین، موادی داغ و مذاب به نام ماگما وجود دارد که پیوسته به دنبال راهی برای خروج و آمدن به سطح زمین‌اند. تراوش این مواد از حفره‌های آتشفشانی، آتشفشان را شکل می‌دهد. جایگاه قدرت در نظام سیاسی نیز همانند ماگماست. هر لحظه منتظر بروز شکافی در مدار و چارچوب تعیین شده از سوی جامعه است تا بتواند از آن خارج شده و رهایی یابد. با طغیان از حلقه مقرر، قدرت این تمایل را پیدا می‌کند تا به سان ماگما هرآنچه بر سر راهش هست را به نیستی و نابودی بکشاند. بنابراین، به نظر می‌رسد که حتی در یک نظام مدرن هم قدرت تمایل دارد در نوعی نظام مبتنی بر الیگارشی با ظاهری عمیقاً دموکراتیک جریان یابد.

با تأمل در آنچه گفته شد، مردم برای تضمین حق حاکمیت خود نیازمند سازوکاری هستند تا بتوانند به طور لاینقطع قدرت را در قالب تعیین شده نگه دارد و از انحراف آن جلوگیری کنند. در این راستا پدیده‌ای که به صورت هم‌زمان، هم مدافع و ضامن حقوق و آزادی‌های بنیادین مردم است، هم با ملاحظه معیارها و شاخص‌های جامعه به تعیین چارچوب‌ها و ساماندهی نظام سیاسی می‌پردازد، چیزی جز حقوق عمومی نیست.

۳. حقوق عمومی؛ حافظ و ضامن حقوق و آزادی‌های اساسی

تقریباً هم‌گام با تولد قدرت مرکزی و شکل‌گیری دولت‌ها، حقوق عمومی نیز پدید آمد. حقوق عمومی در واقع سازوکاری است که اقتدار مرکزی را در قالب‌های مشخص جامعه نگه می‌دارد و همواره به مثابه یک لایه محافظتی از خروج اقتدار مرکزی از مدار تعیین شده، جلوگیری می‌کند.

۱. مهدی منتظر قائم، «حق شرعی نظارت مردم بر حکومت»، فصلنامه حکومت اسلامی، دوره ۱۹، شماره ۴، (۱۳۹۳)، ۸۳-۱۱۴.

با توجه به نقش فراگیر و رابطه گسست‌ناپذیر میان دولت و حقوق عمومی؛ برای شناخت حقوق عمومی، نخست تعریفی از دولت (حکومت) ارائه داده می‌شود. در یک تعریف کلی، ریچارد لاکمان در کتاب «دولت‌ها و قدرت»، دولت را یک ادعا و قدرت تحقق آن ادعا معرفی کرده است.^۱ وبر این ادعا را «انحصار استفاده مشروع از نیروی فیزیکی در راستای اجرای دستور خود (دولت)» می‌داند^۲ و مایکل مان به این ادعا شرط حیاتی «در سرزمینی مشخص تحت انحصار قوانین الزام‌آور و دائمی» را می‌افزاید.^۳ پس در یک حالت ایده‌آل دولت را می‌توان ماشینی در نظر گرفت که مردم با انعقاد یک قرارداد اجتماعی که تنها در یک نظام مبتنی بر اصل نمایندگی قابل تصور است، آن را تأسیس نمودند و دولت شأنی به غیر از نمایندگی نمی‌تواند و نباید داشته باشد. پس مردم به‌عنوان خالق کاملاً بر آن مسلط‌اند.

ساده‌ترین تعریفی که از حقوق عمومی تاکنون مطرح شده است، حقوق عمومی را مجموعه حقوق داخلی مرتبط با امر عمومی (رابطه حقوقی که یک سوی آن دولت باشد) که در تقابل با حقوق خصوصی قرار دارد، در نظر گرفته است.^۴ این تعریف صحیح اما بسیار ساده و ناقص است؛ به گونه‌ای که با مطالعه آن به سختی قادر به درک واقعی هدف حقوق عمومی هستیم. در واقع این تعریف تنها انفصال دو حوزه عمومی و خصوصی در حقوق را در نظر گرفته است.

محمد راسخ در مقدمه کتاب مبانی حقوق عمومی اثر مارتین لاگلین، حقوق عمومی را چنین تعریف کرده است: «بخش مهمی از قوانین و مقررات مستقر در جامعه انسانی که مربوط به سازمان‌بندی نهادها و ساختارهای اقتدار مرکزی است».^۵ در تکمیل این تعریف

1. Lachmann, op. cit. at 1.

2. Max Webber, *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology* (California: University of California Press, 1987) at 54.

3. Michael Mann, *The Source of Social Power* (Cambridge University Press, 1986) at 37.

۴. محمدرضا ویژه، کلیات حقوق اساسی، چاپ پنجم (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۷) ص ۱۴.

۵. لاگلین، همان، ص ۱۲.

می‌توان این توصیف را آورد: «حقوق عمومی بخشی از قانون حاکم بر روابط بین افراد و دولت و آن دسته از روابط بین افراد که به‌طور مستقیم به جامعه مربوط می‌شود، است».^۱ صرف‌نظر از اینکه در دولت‌های مدرن نیز با مکانیزم‌های نوینی مواجه هستیم که به‌طور غیرملموس، قدرت را به نفع یک طبقه اجتماعی، تحت سیطره خود در می‌آورد و می‌تواند رنگ و بوی دموکراتیک نیز به آن ببخشد، اما حداقل از جهت نظری، این تعریف نسبت به تعریف اولیه، بهتر به تفسیر حقوق عمومی پرداخته است؛ با این حال با توجه به نقش فراقانونی و فراهنجاری که امروزه حقوق عمومی در برخی از جوامع ایفا می‌کند و می‌توان دریافت این تعریف تنها مفهومی کلاسیک از حقوق عمومی را به ما ارائه می‌دهد و بنیان حقوق عمومی را نمی‌توان تنها به قوانین و مقررات محدود کرد.

تمامی توصیف‌های بالا نیک و شایسته هستند، با این حال، تنها وجه سنتی حقوق عمومی را به نمایش درمی‌آورند. به بیانی بهتر، حقوق عمومی در معنای مدرن، از برداشت‌های فوق‌تر فراتر رفته تا جایی که نمی‌توان تعریف دقیقی از آن ارائه نمود. در این رابطه، شاید تنها چیزی که بتوان به قطع بیان کرد آن است که حقوق عمومی پدیداری پویاست که دائم در حال تغییر و تحول می‌باشد. پس حقوق عمومی را نمی‌توان در یک قالب بسته همانند قانون محبوس کرد. در این راستا با توجه موارد مذکور، نسبت میان حقوق عمومی و قانون از رابطه «عموم و خصوص مطلق» پیروی می‌کند. اگرچه این مطلب قابل نقد است؛ چرا که ما در تعریف نخست آوردیم که حوزه حقوق خصوصی و حقوق عمومی در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. در این رویکرد، حقوق عمومی به‌عنوان زیرشاخه‌ای از حقوق موضوعه محسوب می‌شود.^۲ با این حال در یک رویکرد جامع از حقوق عمومی، اساساً از آن جهت که تمامی قوانین موضوعه توسط نهادهای حاکمیتی که جزئی از بازوان حقوق عمومی در راستای تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی و تأمین نظم و امنیت هستند، وضع می‌شوند، می‌توان نظام حقوقی و هرآنچه از آن زاده می‌شود را مولود حقوق عمومی دانست. با این وجود، اثبات گراها در این رابطه منحصرأ جنبه تنظیمی حقوق

1. Hilaire Barnett, *Understanding Public Law* (New York: Routledge-Cavendish, 2010) at 2.

۲. مارتین لاگلین، مفهوم سیاسی قانون، ترجمه محمد راسخ (تهران: انتشارات نی، ۱۴۰۲) ص ۳۹.

عمومی را مورد توجه قرار می‌دهند و آن را محدود به قوانین موضوعه می‌دانند و جنبه تأسیسی و دیگر جنبه‌های آن را در نظر نمی‌گیرند.^۱ امری که تاحدودی در تناقض با آنچه بیان شد می‌باشد. شاید همین عامل سبب ارائه تعاریف نسبتاً ناکامل یاد شده گردیده است. بنابراین شایسته است حقوق عمومی را یک رویه لحاظ کنیم، نه فقط مجموعه‌ای از احکام و مقررات چارچوب‌بندی شده و محدود؛ زیرا این پدیده برای ایفای رسالت خود در جامعه، شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد. بنابراین توصیف حقوق عمومی بر مبنای کار ویژه‌هایش در جامعه، دید وسیع‌تری نسبت به این پدیده به ما می‌دهد. بر این اساس می‌توان حقوق عمومی را به مثابه یک گفتمان سیاسی نیز در نظر گرفت که عمل حکمرانی را تسهیل داده، از آن صیانت کرده و آن را مقید می‌کند.^۲ در اینجا مقصود از گفتمان، «مجموعه‌ای از قواعد، ضوابط و معانی در قالب نظام ساختارمند معرفتی در یک زمینه زبانی است که بر تمام جوانب حیات اجتماعی اثر می‌گذارد و بازیگران از طریق آن جهان را درک و فهم می‌کنند» است.^۳ بدین صورت که حقوق عمومی به مثابه یک گفتمان سیاسی، با درک روابط اجتماعی و شیوه تحول آنها به حل مسائل اجتماعی و سیاسی همانند ناسازگاری‌ها و کشمکش میان نیروهای مختلف جامعه می‌پردازد. به بیانی دیگر، حقوق عمومی برای تنظیم و چارچوب‌بندی حاکمیت، ابتدا باید مسائل اجتماعی را شناسایی و به حل آنها بپردازد. همین امر نشان‌دهنده نفوذ حقوق عمومی در حیات اجتماعی و سیاسی افراد است.

بدین ترتیب پس از پی‌ریزی پایه‌های دولت و تشکیل یک جامعه سیاسی، حال حقوق عمومی در پی آن است که با استفاده از مؤلفه‌های مختلف به تمشیت امور جامعه سیاسی بپردازد. بنابراین در هر کجا که بتوان اثری از اقتدار مرکزی یافت، حقوق عمومی نیز نمایان می‌شود. با این حال، حقوق عمومی در برخی از جوامع سیاسی مدرن و در برخی هنوز در

۱. لاگلین، ۱۴۰۰، همان، ص ۲۸۶.

۲. همان، ص ۳۳۱.

۳. علی اصغر داوودی، «نظریه گفتمان و علوم سیاسی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۲، شماره ۸، (۱۳۸۹)، صص ۵۱-۷۴.

مرحله اولیه توسعه و پیشرفت باقی مانده است.^۱ کارکردهای حقوق عمومی در یک جامعه، نمایانگر کلاسیک بودن یا مدرن بودن حقوق عمومی در آن جامعه است.

۱-۳. کارویژه‌های حقوق عمومی

با عنایت به آنچه بیان شد، حقوق عمومی راهکاری بنیادین برای مهار قدرت، جلوگیری از انحراف آن و در نهایت تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم از طریق نظارت بیرونی و درونی بر نظام سیاسی است. بدین نحو که نظارت بر قدرت هم از طریق خود مردم (نظارت بیرونی) و هم از طریق نمایندگانشان (نظارت درونی) امکان‌پذیر است. نظارت بر قدرت می‌تواند انحلال، عزل، اصلاح یا استرداد قدرت سیاسی را به دنبال داشته باشد. به تعبیری، حقوق عمومی با نظارت همه‌جانبه‌ای که از جانب مردم و نمایندگانشان بر قدرت دارد هر لحظه می‌تواند بر اساس حق خود حاکمیتی که هر فرد دارا می‌باشد، نظام سیاسی را اصلاح کند. بنابراین حقوق عمومی همانند مایع سیالی است که در هر جامعه با توجه به شاخص‌ها و معیارهای موجود، شکلی مقتضی به خود می‌گیرد و با به‌کارگیری سازوکارهای متناسب با آن جامعه به ایفای نقش خود یعنی کنترل و نظارت بر قدرت می‌پردازد. به همین جهت حقوق عمومی پدیده‌ای فراساختاری است و درون نظام سیاسی جای نمی‌گیرد؛ چرا که با قرار گرفتن درون ساختار نمی‌تواند آنگونه که شایسته است بر اعمال نظام سیاسی نظارت و نظام سیاسی می‌تواند اراده خود را بر آن تحمیل کند. نکته حائز اهمیت آن است که غایت حقوق عمومی و مؤلفه‌های آن، تأمین و تضمین نظم و امنیت نیست بلکه همانطور که پیش از این ذکر شد به وسیله استقرار نظم و امنیت، آزادی‌های اساسی بشر را تضمین می‌کند و اصل بر آن است که هیچ‌گاه به بهانه حفظ نظم و امنیت، حقوق و آزادی‌های مردم را پایمال نمی‌کند.

به‌طور کلی می‌توان سازوکارهای مورد استفاده حقوق عمومی در نظارت و مهار قدرت را به دو گروه تقسیم کرد: نظام نمایندگی رسمی و نظام نمایندگی غیررسمی.

۱. لاگلین، (۱۴۰۰)، همان، ص ۱۹.

۳-۲. نظام نمایندگی رسمی

درون خود نظام سیاسی، سازوکارهایی وجود دارد که اجازه خروج قدرت از چارچوب تعیین شده را نمی‌دهند و همواره در تلاشند تا تعادل قدرت درون نظام سیاسی را حفظ کنند. مهمترین سازوکارهایی که به صورت رسمی به تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی می‌پردازند:

الف - تفکیک قوا

اصل بر این است که نظام سیاسی برای حفظ ثبات خود باید قدرت سیاسی را در مدار نمایندگی نگه دارد و آن را حفظ نماید؛ چرا که در صورت خروج قدرت از مسیر عادی خود زیربنای نظام سیاسی که همان خواست و اراده مردم است، از بین رفته و دیگر، حکومت و هر یک از نهادهای آن به جای ایفای نقش نمایندگی خود، به دنبال حفظ ثبات و تقویت قدرت خویش‌اند. این امر در نهایت سبب تبدیل آن نظام سیاسی به یک نظام سیاسی مطلقه و استبدادی می‌شود. از این رو بسیاری از نظریه پردازان از جمله منتسکیو و لاک برای تحدید قدرت، نظریه تفکیک قوا را مطرح کردند.^۱ منتسکیو نیز به دلیل تأکید ویژه‌ای که بر حفظ آزادی‌ها داشت، به دنبال راهی برای مهار قدرت به وسیله قدرت بود و همین امر سبب ارائه نظریه تفکیک قوا توسط وی گردید. پس جداسازی ارکان حکومت، مانع خودکامگی و تمرکز قدرت می‌شود^۲ و توزیع قدرت سیاسی یکی از دو مؤلفه مهم در نظام سیاسی مبتنی بر اصل نمایندگی است.^۳ حقوق عمومی با تمرکززدایی قدرت سیاسی، آن را از لحاظ اجرایی، تقنینی و قضایی در سه نهاد مجریه، مقننه و قضاییه توزیع می‌کند. بدیهی است از آنجا که قوه قضاییه وظیفه دفاع از حقوق ملت در برابر نمایندگانشان و همچنین نظارت بر عملکرد آنها را بر عهده دارد نمی‌تواند به صورت یک قوه در ذیل نهادهای حکومتی قرار گیرد. این نهاد باید کاملاً از همه لحاظ مستقل باشد تا

۱. پل استار، *قدرت آزادی: نیروی راستین لیبرالیسم*، ترجمه فریدون مجلسی (تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۸) ص ۱۰۱.

۲. بشیریه، همان، ص ۳۴۶.

۳. رضا بخشی‌آنی و همکاران، «حقوق مالکیت و قدرت سیاسی»، نشریه برنامه‌ریزی و بودجه، دوره ۲۶، شماره ۳، (۱۴۰۱)، ۳-۲۸.

بتواند در احقاق حقوق شهروندان موفق عمل کند و وظایف خود را به درستی انجام دهد. به تعبیری بهتر، قوه قضائیه باید از «استقلال قضایی به معنای واقعی و اخص کلمه» برخوردار باشد. با این وجود در بسیاری از کشورها این قوه مسامحتاً به عنوان یکی از ساختارهای حکومتی معرفی شده است. نکته دیگر آن که قوه مقننه ذاتاً نهادی قانونگذار است که در کشورهای مدرن و دموکراتیک هیچ ساختاری بر این نهاد، نظارت پیشینی ندارد و تنها در صورتی که این نهاد، قانونی را تصویب کند که مخالف حقوق بشر و مصلحت عمومی و ... باشد آن موقع است که نهادهای ناظر مردمی اعم از جامعه مدنی، سازمان‌های مردم‌نهاد، رسانه‌ها و به طور کلی افکار عمومی به بررسی آن قانون می‌پردازند و در صورت تشخیص نامعقول بودن، خواستار لغو آن می‌شوند. به این نوع نظارت که بیشتر توسط نظام نمایندگی غیررسمی صورت می‌گیرد، نظارت پسینی گفته می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد که امکان جداسازی کامل دو پهنه نظارت رسمی و غیررسمی تا حدودی امکانپذیر نیست و این دو نظارت به صورت همزمان و در عرض یکدیگر انجام می‌پذیرند.

بدین ترتیب حقوق عمومی با توزیع قدرت در نهادهای مختلف، نه تنها مانع مطلقه شدن قدرت می‌شود چه بسا که نوعی نظارت درون سیستمی را ایجاد می‌کند که تعادل و توازن قدرت سیاسی را به همراه دارد. همین امر سبب تنظیم قدرت سیاسی و تحکیم آن در راستای تحکیم حاکمیت مردم می‌شود.

ب- حاکمیت قانون

قدرت سیاسی منحصرأ از آن ملت بوده و تنها ملت است که قانون را برای رفع نیازها و تضمین حقوق خود به وجود می‌آورد. به عبارتی مردم خالق هر قانونی‌اند که در جامعه وجود دارد. در دوران مدرن به دلیل عدم امکان اجرای دموکراسی مستقیم توسط مردم، عمل قانونگذاری به نیابت از آنها توسط نمایندگان منتخب‌شان که در واقع نقاش اراده مردمند، انجام می‌شود. در حقیقت، قانون به عنوان یکی از بازوان (رسمی) حقوق عمومی زاده می‌شود تا با ایجاد چارچوب‌هایی برای عملکرد دولت، قدرت سیاسی را کنترل و تنظیم کند. حاکمیت قانون نه تنها قدرت سیاسی را تنظیم می‌کند بلکه با تثبیت آن سبب افزایش کیفیت عملکرد دولت در مسیر تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی با به کارگیری

ابزارهایی چون نظم و امنیت می‌شود. لازم به ذکر است که هرچند قوانین اساسی به عنوان مادر قوانین شناخته می‌شوند اما اساساً تمامی مخلوقات مجلس مؤسسان شأنی غیر از نمایندگی ندارند. پس قوانین اساسی هرچقدر هم که مهم و برتر از قوانین دیگر باشند به عنوان پدیده‌ای فراساختاری محسوب نمی‌شوند؛ تنها پدیداری فراهنجاری به شمار می‌آیند که اراده ملت بر آنها غالب است و هر زمان که نقصی در آنها حس شود، مردم می‌توانند به راحتی به لغو، تغییر یا اصلاح آن بپردازند. بنابراین نه تنها قانون اساسی بلکه تمامی ساختارهای نظام سیاسی باید پویایی خود را حفظ کرده و مستمراً مطابق با نیازهای نسل‌های جدید جامعه اصلاح شوند تا بتوانند جوابگوی نیازهای مردم باشند.

حال اصطلاح حاکمیت قانون چیست؟ مفهوم حاکمیت قانون به دوران یونان باستان برمی‌گردد. در واقع ماهیت این مفهوم منبعث از این سخن ارسطو است: «حکومتی توسط قوانین نه توسط مردان»^۱؛ به طور کلی بدین معناست که تمامی اعمال و تصمیمات دولت باید بر اساس قانون باشد. در این راستا دو مؤلفه درخور توجه وجود دارد: اول، تصمیمات و اعمال حکومت باید بر اساس دلایل عقلانی باشد. دوم این دلایل عقلانی باید در محدوده قانونی باشند.^۲ نکته حائز اهمیت آن است که در یک نظام مبتنی بر اصل نمایندگی، لازمه حاکمیت قانون، پویایی و رضایت مستمر مردم نسبت به قوانین است. بدین ترتیب اجرای اصل حاکمیت قانون، دولت را مجبور به پاسخگویی می‌کند. بدیهی است حاکمیت قانون نباید با عبارت «حکومت به وسیله قانون» اشتباه گرفته شود. در حکومت به وسیله قانون، قانون به جای تأمین حقوق و آزادی‌های شهروندان، تبدیل به ابزاری برای تأمین اهداف، ارزش‌ها و منافع حزبی و گروهی می‌شود. بعلاوه حاکمیت قانون زمانی به عنوان یک سازوکار مناسب برای تضمین حقوق و آزادی‌ها اساسی شناسایی می‌شود که حافظ حقوق کلیه افراد باشد.

1. Robert Stein, "What Exactly Is the Rule of Law?", *Houston Law Review*, No. 1, (2019), pp. 185- 201.

۲. علیرضا دبیرنیا و همکاران، «واکاوی نسبت میان حاکمیت قانون و پوپولیسم: سازگاری یا تقابل»، پژوهش‌های نوین حقوق اداری، دوره ۴، شماره ۱۳، (۱۴۰۱)، صص ۸۷-۱۱۱.

پ- انتخابات (دموکراسی غیرمستقیم)

یکی دیگر از دو مؤلفه مهم در نظام سیاسی مبتنی بر اصل نمایندگی، انتقال قدرت سیاسی است^۱ که از طریق برگزاری انتخابات اجرا می‌شود. به بیانی دیگر، حقوق عمومی از طریق انتخابات موجب چرخش قدرت که از اصول مهم تمرکز زدایی قدرت سیاسی است می‌شود. به این ترتیب انتخابات یکی از برجسته‌ترین سازوکارهای مشارکت مردم در امر اداره جامعه است و نمایندگان نسبت به آنچه انجام می‌دهند در برابر مردم پاسخگو هستند. شاید بتوان انتخابات را تنها فرصتی دانست که مردم به صورت مستقیم و فعالانه می‌توانند قدرت سیاسی خود را اعمال کنند و نظام سیاسی مورد نظر خود را مستقر و به آن مشروعیت ببخشند. به قول کارل پوپر دموکراسی حقیقی زمانی برقرار می‌شود که مردم به راحتی و بدون خشونت بتوانند حکومت را تغییر و نظام سیاسی دلخواه خود را برقرار کنند. انتخابات نهادی است که مردم می‌توانند از طریق آن چنین دموکراسی را اعمال کنند. قدر متیقن این است که در دموکراتیک‌ترین کشورهای جهان، صاحبان سرمایه و قدرت و همچنین غول‌های رسانه‌ای می‌توانند در نتیجه انتخابات نقش تعیین‌کننده داشته باشند و دموکراسی و انتخابات را به یک نمایش تبدیل کنند که پرداختن به آن از موضوع مقاله خارج است.

ت- همه‌پرسی (دموکراسی مستقیم)

در مقابل انتخابات که فرایندی برای اعمال دموکراسی غیرمستقیم است، همه‌پرسی (رفراندوم) مستقیم‌ترین فرایندی است که طی آن مردم به اعمال حق حاکمیت خود پرداخته و مستقیماً در امور سیاسی مشارکت می‌کنند. همه‌پرسی فرایندی مطلوب برای آگاهی از میزان رضایت عموم در مورد اقدامات حکومت به‌عنوان نماینده مردم است. اگرچه عموماً گرایش حکومت‌ها حتی دموکراتیک‌ترین آنها به سوی اعمال حاکمیت از طریق دموکراسی غیرمستقیم است.

۱. رضا بخشی‌آنی و همکاران، همان.

به هر روی آنچه مشخص است آن است که دموکراسی در مفهوم مردمسالاری و حاکمیت واقعی مردم بر سرنوشت خویش چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم، مهمترین مؤلفه حقوق عمومی در راستای تنظیم و کنترل قدرت سیاسی در جهت تضمین آزادی‌ها است.

۱-۲-۳. نظام نمایندگی غیررسمی

با وجود نقش برجسته سازوکارهای نظام نمایندگی رسمی در کنترل و نظارت بر قدرت سیاسی، نظام نمایندگی غیررسمی نقش ضروری‌تری را در این رابطه بازی می‌کند. به جرأت می‌توان اذعان داشت که سازوکارهای موجود در نظام نمایندگی غیررسمی، تاثیر به‌سزایی بر افکار عمومی و جهت دادن به آنها دارند. در این راستا نظام نمایندگی غیررسمی عموم مردم را از حقوق و آزادی‌های بنیادین‌شان آگاه کرده و اجازه نمی‌دهند تا ساختارهای قدرت به حقوق مردم تجاوز کند. اهم سازوکارهای نظام نمایندگی غیررسمی به شرح ذیل می‌باشند:

الف - جامعه مدنی

حسب آنچه ذکر شد یکی از شاخص‌های اساسی نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی، شناسایی و تضمین حق مشارکت سیاسی شهروندان است. شالوده حق بر مشارکت سیاسی، حق تعیین سرنوشت است. هر شهروند حق دارد در مقام عضوی از انجمن سیاسی که حکومت را تأسیس کرده، به مشارکت در امور سیاسی و حضور مؤثر در تشکلهای سیاسی، حزبی، صنفی و ... برای تعیین خط‌مشی‌های بنیادین کشور پردازد.^۱ حق بر مشارکت سیاسی تنها از طریق انتخابات یا رفراندوم محقق نمی‌شود؛ مردم با ایجاد جامعه مدنی یک شبکه ارتباطی تشکیل می‌دهند و به گفتمان می‌پردازند. یورگن هابرماس چنین فضایی را که در آن مردم به بحث و گفت‌وگو در مورد مسائل عمومی و تبادل نظر به

۱. علیرضا دبیرنیا و همکاران، «حق بر مشارکت سیاسی و رای اجباری، تضاد یا سازگاری؟»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۳، شماره ۱، (۱۴۰۲)، صص ۹۸-۱۱۹.

صورت آزادانه می‌پردازند و بین دولت و جامعه قرار دارد را فضای عمومی^۱ می‌نامد.^۲ ارتباط و مشارکت گروه‌های حاضر در فضای عمومی؛ عقلانی، مستمر و سازمان‌یافته و دغدغه اصلیشان امور عمومی است. بنابراین افراد مستعد در گروه‌های حاضر در یک جامعه مدنی از طریق فضاهای خبری متنوع، افکار عمومی را منعکس کرده^۳ و به هدایت جریان آن می‌پردازند. افکار عمومی دربرگیرنده «نگرش‌ها، ارزش‌ها، ترجیحات و باورهای عموم مردم» می‌باشد.^۴

جامعه مدنی به عنوان پاسدار انتقادی قدرت^۵ و یکی از بازوان قدرتمند حقوق عمومی در نظام نمایندگی غیررسمی در راستای مهار و نظارت بر قدرت سیاسی قلمداد می‌شود. بدین ترتیب، وجود یک جامعه مدنی قدرتمند، رخصت دست از پا خطا کردن به هیچ یک از ساختارها و نهادهای نظام سیاسی را نمی‌دهد؛ چراکه در صورت بروز هرگونه اشکال در سیستم قدرت، جامعه مدنی با مطلع کردن عامه مردم به مقابله با نظام سیاسی برمی‌خیزد. چه بسا در صورت وقوع چنین امری، احتمال انحطاط نظام سیاسی و تغییر حکومت نیز به وجود می‌آید. چنین مکانیزمی موجب تعادل و توازن قدرت می‌شود و در کنار نظام مردمسالار به تضمین حق تعیین سرنوشت مردم می‌پردازد.

ب- رسانه‌ها

در زندگی واقعی تقریباً می‌توان حضور رسانه‌ها را در حوزه‌های مختلف جامعه به خوبی حس کرد. همین امر، رسانه‌ها را تبدیل به رکنی مهم و جدایی‌ناپذیر از زندگی کرده است. وجود رسانه‌های آزاد در جامعه از جمله ضروریات تداوم و استقرار یک نظام مبتنی بر دموکراسی است. رسانه‌ها نقش رابط میان دولت و مردم را بازی می‌کنند؛ به همین دلیل

1. Public Sphere.

2. Jiirgen Habermas, *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society* (Cambridge: The MIT Press, 1991) at 28.

۳. روح‌الله اسلامی، «دولت مشروطه و حکومت‌مندی مکانیکی»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۱، شماره ۱، (۱۳۹۴)، صص ۲۱۴-۱۷۵.

۴. بشیریه، همان، ص ۴۰۹.

۵. اسلامی، همان.

به طور مداوم عملکردهای دولت و قوای حاکم را مورد مذاقه قرار می دهند. این کار سبب ایجاد نوعی نقش نظارتی بر اعمال دولت می شود. در حقیقت رسانه ها در حکم نماینده های مردم هستند که علاوه بر آگاه کردن پیوسته ملت از اتفاقاتی که در جهان رخ می دهد، آن ها را از حقوق و آزادی هایی که ذاتاً دارا می باشند مطلع می سازند. هابرماس نقش رسانه ها را همانند «اتاقک های پژواک صدا» می داند. بدین معنا که رسانه ها از چنان قدرتی برخوردار هستند که می توانند به راحتی اطلاعات، ایده و باوری را تقویت و یا آن به حاشیه برانند و نادیده بگیرند.

بدین ترتیب رسانه ها فضای مقتضی برای گفتمان و انتقال پیام جامعه مدنی را فراهم می کنند و وظیفه مهمی در جهت دهی و راهبری افکار عمومی بر عهده دارند. رسانه ها علاوه بر آن که بستری برای انتقال پیامند، وسیله ای برای فرهنگ سازی به وسیله تبلیغات و پخش برنامه های مختلف نیز هستند. بسیاری از افکار عامه مردم از رهگذر همین رسانه ها شکل می گیرد.

بنابراین رسانه ها افزون بر آن که دائماً دولت و اعمالش را تحت نظر می گیرند، مردم را به شرکت در امور سیاسی کشور تشویق می کنند تا بدین طریق مردم بتوانند حق حاکمیت خود را به درستی اعمال کنند. رسانه ها هم زمان؛ هم ابزار نظارتی مردم بر قدرت سیاسی حاکم هستند، هم در راستای حفظ آزادی های مردم و ارزش های حاکم بر جامعه تلاش می کنند. رسانه ها همانند لایه میان دولت و مردم عمل می کنند و به نمایندگی از مردم قدرت حاکم را کنترل می کنند و اجازه نمی دهند از چارچوب خارج شود. همین امر موجب کنترل فساد در کشور می شود.

پ- احزاب سیاسی

به جرأت می توان گفت که تشکیل یک نظام سیاسی مبتنی بر نمایندگی بدون وجود احزاب سیاسی سازمان یافته غیرممکن است؛ از این رو از آنها با عنوان «چرخ دنده های ماشین دموکراسی» یاد می شود.^۱ برجسته ترین کارویژه احزاب سیاسی «متفق کردن، تسهیل و با

۱. عالم، همان، صص ۳۴۵-۳۴۳.

ثبات نمودن روند حیات سیاسی^۱ است. در این راستا، احزاب به مثابه واسطه‌ای میان شهروندان و حکومت عمل می‌کنند. هر شهروند حق دارد با توجه به نگرش سیاسی و اجتماعی که دارد به یکی از احزاب سیاسی حاضر در جامعه که آرمان‌های مشابه با او دارد ملحق شود تا بدین طریق بتواند از طریق یک رقابت انتخاباتی سالم و آزاد با وارد کردن نماینده منتخب خود به چرخه قدرت، به اهداف خود جامعه عمل بپوشاند و به تدوین سیاست‌های عمومی بپردازد. در این راستا حتی اگر حزبی قادر نباشد به ساختارهای قدرت بپیوندد، همواره حق انتقاد از حکومت و دریافت پاسخ را دارد.

بنابراین احزاب سیاسی نیز همانند دیگر سازوکارهای حقوق عمومی با آموزش سیاسی مردم، آنها را از حقوق و آزادی‌هایشان مطلع می‌سازند. هر یک از احزاب سیاسی حاضر در جامعه برای آنکه بتواند نامزد خود را وارد ساختارهای قدرت کند، مجبور است تمامی اعمال و تصمیم‌های دولت را به دقت بررسی تا بتواند به درستی از آنها انتقاد و اعتماد مردم را جلب کند. این خود عاملی برای کنترل قدرت است؛ چرا که هر یک از نهادها و ساختارهای قدرت را موظف می‌سازد تا وظایف خود را با دقت بیشتری انجام دهند.

۲-۲-۳. حقوق عمومی و تحکیم قدرت سیاسی

قدر متیقن این است که قدرت، میل به فساد دارد و در صورت نبود راهکاری برای مهار آن به سادگی از مدار معین شده توسط جامعه منحرف می‌شود. بدین ترتیب همزمان با تولد ماشینی به نام دولت، پدیداری تحت نام حقوق عمومی پا به عرصه ظهور گذاشت تا علاوه بر کنترل قدرت، حاکمیت مردم را تضمین کرده و رهنمود نظام سیاسی در مسیر رسیدن به غایت اصلی خود یعنی تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی مردم باشد. در این راستا با توجه به آنچه گفته شد، اگر هوای درون یک بادکنک را قدرت سیاسی در نظر بگیریم که توسط عموم جامعه به نظام سیاسی تفویض گردیده تا به نمایندگی از

1. Alan Ball, *Modern Politics and Government* (London: Oxford University Press, 1951) at 81.

آنها به اعمال حق حاکمیت پردازد و دیواره‌های بادکنک را حقوق عمومی؛ حقوق عمومی همانند دیواره‌های بادکنک از ورود و خروج هوا جلوگیری می‌کند. به عبارتی مانع انحراف قدرت از مسیر تعیین شده می‌شود لذا سبب تنظیم و تعادل قدرت سیاسی در داخل نظام سیاسی و بین ساختارهای آن می‌شود. به همین جهت می‌توان اذعان داشت که تنها حقوق عمومی است که با به کارگیری ابزارهای مختلف به تثبیت حق خودحاکمیتی مردم می‌پردازد. به بیانی متفاوت، وظیفه اصلی حقوق عمومی متوازن‌سازی قدرت سیاسی در نظام سیاسی است نه تحکیم آن. با این حال یک نظام سیاسی برای ادامه حیات نیاز به ثبات دارد. از این رو در نظام‌های سیاسی مدرن، تنظیم و تحکیم قدرت در عرض یکدیگر و در راستای تامین آزادی‌های اساسی اعمال می‌شوند و با یکدیگر تعارضی ندارند. با این وجود اگر حقوق عمومی و بازوان تحت امر آن تنها به تحکیم قدرت سیاسی روی آورند، خود نشانه‌ای از تغییر نظام سیاسی است. لازم به ذکر است اصل بر آن است که تغییر یک نظام سیاسی تابع اراده ملت باشد. با این حال اگر یک نظام سیاسی ضمن حفظ ظاهر دموکراتیک خود، با حمایت ابزارهای ناظر و کنترل‌کننده قدرت، از بنیان تغییر کند در اینجا دیگر تغییر و اصلاح نظام سیاسی تابع اراده ملت به عنوان خالق نظام نیست و دیگر حقوق عمومی به عنوان مکانیزمی برای نظارت و تنظیم قدرت وجود نخواهد داشت؛ بلکه حقوق عمومی نوینی بازتولید می‌شود که تمامی دغدغه‌اش تحکیم قدرت سیاسی است. در این حالت، اعتبار نظام سیاسی ناشی از ملت نیست و خود برای خود مشروعیت تولید می‌کند. با این اوصاف، نظام نوین همواره به دنبال تحکیم قدرت سیاسی با استفاده از ادات حقوق عمومی است.

بنابراین مطابق آنچه پیش از این ذکر شد، عملکرد حقوق عمومی همانند دیواره‌های بادکنک است. در صورتی که جداره‌های بادکنک به درستی مانع از ورود و خروج هوا نشوند یا در عملکردشان نقصی ایجاد شود، آن زمان است که تعادل هوای داخل و خارج بادکنک بهم خورده و منجر به ترکیدن بادکنک می‌شود. بنابراین بروز نقص در کارکرد هر یک از سازوکارهای حقوق عمومی نیز احتمال لغزش قدرت سیاسی و انحراف آن را افزایش می‌دهد. در این صورت حقوق عمومی به جای کنترل و نظارت بر قدرت

سیاسی، با آن هم جهت شده و باعث انحراف و به فساد کشیده شدن قدرت می‌شود. با هم سو شدن حقوق عمومی و قدرت، حقوق عمومی دیگر به جای دفاع و تضمین حقوق اساسی مردم، هم گام با نظام سیاسی به تقابل با آن‌ها برمی‌خیزد. در حکومت‌های توتالیتار، عامه مردم غالباً از حقوق اساسی و طبیعی خود اطلاعی ندارند و همین امر به افرادی که در منصب قدرت هستند این فرصت را می‌دهد تا به راحتی از آنها سوء استفاده کنند و علاوه بر زیر پا گذاشتن حقوق آنها، آنها را تحت فرمان خود بگیرند. در بسیاری از موارد مردم به صورت خودخواسته به انقیاد این حکومت‌ها در می‌آیند. با این همه، حقوق عمومی هر آن کجا که اثری از قدرت مرکزی یافت شود، حتی در حکومت‌های توتالیتار نیز وجود دارد. نکته حائز اهمیت آن است که در کجا حقوق عمومی و بازوانش به صورت ماهوی و نسبتاً جامع بر جامعه حاکمند و در کجا تنها در حاشیه، ظاهر، شکل و جزئا وجود دارند.

نتیجه‌گیری

انسان‌ها طبیعتاً آزاد، برابر و مستقل هستند و هیچ احدی بر دیگری برتری ندارد لذا اساساً هیچ کس را نمی‌توان از حقوق و آزادی‌های ذاتیش محروم ساخت و برخلاف میلش، تحت سلطه دیگری قرار داد. با این حال با گذشت زمان و تغییر وضع زندگی، در راستای دستیابی به یک زندگی صلح‌آمیز و مرفه، اعضای یک جامعه تحت یک قرارداد اجتماعی - سیاسی ضمنی، قدرتی تحت عنوان قدرت مؤسس که مولود اراده تک‌تک اعضای جامعه است را به وجود می‌آورند. ویژگی منحصر به فرد این قدرت مؤسس، برتری آن نسبت به قدرت تک‌تک افراد جامعه است. قدرت مؤسس در نهادی به نام مجلس مؤسسان عینیت می‌یابد و پس از آن به تأسیس حکومت دست می‌زند. بر همین اساس، بنیان مجلس مؤسسان که تجلی اراده ملت می‌باشد، مبتنی بر اصل نمایندگی است. بنابراین مجلس قادر نیست ساختاری به‌غیر از نمایندگی ایجاد کند و تمامی ساختارها، نهادها و سازمان‌هایی که از آن نشأت می‌گیرند بر پایه اصل نمایندگی‌اند. با این وجود به دلیل گرایش افراطی قدرت سیاسی به تمرکزگرایی و عدم تمایل آن به ساختارمند شدن، پدیده‌ای با عنوان حقوق

عمومی برای حفظ و تضمین حق حاکمیت مردم و سایر حقوق و آزادی‌های آنها، پا به عرصه ظهور گذاشت. بدین ترتیب اساساً پیدایش حقوق عمومی تابع وجود حقوق اساسی است. به بیانی دیگر، حقوق اساسی علت و حقوق عمومی معلول آن است و وجودش به حقوق اساسی گره خورده است.

با این حال تنها در صورت وجود بستر مناسب برای رشد، تکامل می‌یابد. بنابراین حقوق عمومی را نمی‌توان در ساختارها و هنجارها محدود کرد؛ چرا که نقشی فراساختاری و فراهنجاری دارد. حقوق عمومی به چارچوب‌بندی نظام سیاسی می‌پردازد و ضمن معرفی کارکردهای آن و با نظارت و کنترل قدرت سیاسی از تمرکز آن جلوگیری می‌کند. حقوق عمومی در این راستا از سازوکارهای مختلفی بهره می‌جوید که به‌طور کلی می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد: نظام نمایندگی رسمی و نظام نمایندگی غیررسمی. این رویه در صورتی که هر یک از سازوکارهای حقوق عمومی به‌جای مهار و کنترل قدرت سیاسی با آن هم‌سو شود، تغییر می‌کند. بدین معنا که بازوان حقوق عمومی به‌جای حراست و حمایت از حقوق بنیادین مردم، از آرمان‌های نظام سیاسی حمایت کنند و در مسیر تقویت قدرت و تحکیم آن پیش روند. چنین وضعیتی در نهایت منجر به تمرکز قدرت و ایجاد یک نظام سیاسی توتالیتار می‌شود. اگرچه حقوق عمومی هم در تنظیم و هم در تحکیم قدرت سیاسی تا زمانی که به موازات یکدیگر و در نیل به هدف اصلی انجام شوند، نقش دارد. پس تنظیم و تحکیم قدرت سیاسی توسط حقوق عمومی تا زمانی که آسیبی به حقوق و آزادی‌های اساسی وارد نکنند و در راستای تحکیم آنها باشند، تعارضی بایکدیگر ندارند.

به عبارت دیگر حقوق عمومی زاده شده است تا ضمن تنظیم قدرت سیاسی با تثبیت آن، حافظ و ضامن حقوق اساسی مردم باشد. بنابراین اگر این مکانیزم تنها در مسیر تحکیم قدرت سیاسی قدم بردارد و حقوق و آزادی‌های افراد را در این راه به هر بهانه‌ای ضایع و پایمال کند، برخلاف ذات خود عمل کرده؛ چرا که این مکانیزم اساساً برای تحکیم قدرت طراحی نشده و مقصد آن چیز دیگری است. با این حال مطابق آن چه ذکر شد، احتمال تغییر کارکرد این مکانیزم وجود دارد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Alireza Dabirnia



<https://orcid.org/0000-0001-7259-5427>

Shaghayegh Jahanbin



Hafshejani

<https://orcid.org/0009-0000-2050-2014>

منابع

کتاب‌ها

- استار، پل، قدرت آزادی: نیروی راستین لیبرالیسم، ترجمه فریدون مجلسی (تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۸).
- اسلامی، رضا، آیا حقوق بشر؟ راهنمای هنجاری حقوق مدنی - سیاسی برای توانمندی و مطالبات جامعه مدنی (تهران: انتشارات مجد، ۱۳۹۵).
- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ سی و یکم (تهران: نشر نی، ۱۴۰۲).
- دبیرنیا، علیرضا، قدرت موسس: کاوشی در مبانی حقوق اساسی مدرن، چاپ دوم (تهران: نشر شهر دانش، ۱۳۹۵).
- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، چاپ سی و پنجم (تهران: نشر نی، ۱۳۹۳).
- قاری سید فاطمی، سید محمد، حقوق بشر معاصر، جلد اول، چاپ هشتم (تهران: انتشارات نگاه معاصر، ۱۴۰۰).
- کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، چاپ صد و پانزدهم (تهران: انتشارات گنج، ۱۳۹۷).
- کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضل (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۸).
- لاک، جان، رساله دوم درباره دولت، ترجمه شهرام ارشدنژاد (تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۸).
- لاگلین، مارتین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، چاپ هشتم (تهران: انتشارات نی، ۱۴۰۰).

- لاگین، مارتین، *مفهوم سیاسی قانون*، ترجمه محمد راسخ (تهران: انتشارات نی، ۱۴۰۲).
- ویژه، محمدرضا، *کلیات حقوق اساسی*، چاپ پنجم (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۷).
- هابز، توماس، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ ششم (تهران: نشر نی، ۱۳۸۹).

مقاله‌ها

- اسلامی، روح‌الله، «دولت مشروطه و حکومت‌مندی مکانیکی»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۱، شماره ۱، (۱۳۹۴).
- بخشی‌آنی، رضا و همکاران، «حقوق مالکیت و قدرت سیاسی»، نشریه برنامه‌ریزی و بودجه، دوره ۲۶، شماره ۳، (۱۴۰۱).
- داوودی، علی اصغر، «نظریه گفتمان و علوم سیاسی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره ۲، شماره ۸، (۱۳۸۹).
- دبیرنیا، علیرضا و همکاران، «واکاوی نسبت میان حاکمیت قانون و پوپولیسم: سازگاری یا تقابل»، پژوهش‌های نوین حقوق اداری، دوره ۴، شماره ۱۳، (۱۴۰۱).
- دبیرنیا، علیرضا و همکاران، «حق بر مشارکت سیاسی و رای اجباری، تضاد یا سازگاری؟»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۵۳، شماره ۱، (۱۴۰۲).
- دبیرنیا، علیرضا، «مبنای اصلاح قانون اساسی ۱۳۵۸: عمل حقوقی یا سیاسی ملت»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره ۵، شماره ۱۹، (۱۳۹۸).
- محبی، داود و طالب نجف‌آبادی، اعظم، «حق تعیین سرنوشت در حقوق بشر بین‌الملل و اصول فرادستوری، بررسی انتقادی اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، دوره ۷، شماره ۳، (۱۳۹۹).
- منتظر قائم، مهدی، «حق شرعی نظارت مردم بر حکومت»، فصلنامه حکومت اسلامی، دوره ۱۹، شماره ۴، (۱۳۹۳).
- نصرالهی، فریبا، «اومانیزم در حقوق فرانسه»، نشریه مطالعات حقوق، دوره ۱، شماره ۸، (۱۳۹۶).

References

Books

- Ball, Alan, *Modern Politics and Gvernment* (London: Oxford University Press, 1951).
- Barnett, Hilaire, *Understanding Public Law* (Routledge-Cavendish, 2010).
- Habermas, Jiirgen, *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a Category of Bourgeois Society*, Translated by Thomas Burger (Cambridge: The M IT Press, 1991).
- Hale, Robert, *Freedom Through Law: Public Control of Private Governing Power* (Columbia University Press, 1952).
- Girling, Jhon, *Corruption, Capitalism and Democracy* (London: Routledge, 2002).
- Kant, Immanuel, *Grounding the Metaphysics of Morals*, Translated by Elligton J. W (Cambridge, 1993).
- Lachmann, Richard, *States and Power* (Cambridge: Polity Press, 2010).
- Mann, Michael, *The Source of Social Power* (Cambridge University Press, 1986).
- Webber, Max, *Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology* (California: University of California Press, 1987).

Article

- Stein, Robert. "What Exactly Is the Rule of Law?", *Houston Law Review*, Vol. 57, Issue 1, (2019).

In Persian

Books

- Alam, Abdurrahman, *Foundations of Political Science*, 35th ed (Tehran: Ney Publishing, 2013). [In Persian]
- Bashirieh, Hossein, *Political Sociology*, 31st Edition (Tehran: Ney Publishing, 2023). [In Persian]
- Coen, Bruce, *Basics of Sociology*, Translated by Gholam Abbas Tavasoli and Reza Fazel (Tehran: Samt Publications, 2018). [In Persian]
- Dabirnia, Alireza, *Constituted Power: Exploring the Basics of Modern Constitutional Rights*, Second ed (Tehran: Shahre Danesh Publishing, 2015). [In Persian]
- Hobbs, Thomas, *Leviathan*, Translated by Hossein Bashirieh, 6th ed (Tehran: Ney Publishing, 210). [In Persian]
- Islami, Reza, *If Human Rights?* (Tehran: Majd Publishng, 2015). [In Persian]
- Katoozian, Nasser, *Introduction to the Science of Law*, 115th Edition (Tehran: Ganj Publications, 2017). [In Persian]
- Locke, John, *The Second Treatise on Government*, Translated by Shahram Ershadnejad (Tehran: Roshangaran and Motaleate Zanan Publishing, 2018) [In Persian]
- Loughlin, Martin, *The Idea of Public Law*, Translated by Mohammad Rasekh, 8th ed (Tehran: Ney Publishing House, 2021). [In Persian]
- Loughlin, Martin, *The Political Concept of Law*, Translated by Mohammad Rasekh (Tehran: Ney Publishing, 2023). [In Persian]

- Qari Seyed Fatemi, Seyed Mohammad, *Contemporary Human Rights*, Vol. I, 8th Edition (Tehran: Negah Moaser Publications, 2021). [In Persian]
- Vizheh, Mohammad Reza, *Generalities of Fundamental Rights*, 5th ed (Tehran: Samt Publications, 2017). [In Persian]
- Starr, Paul, *The Power of Freedom: The True Force of Liberalism*, Translated by Fereydoun Majlisi (Tehran: Saleth Publishing, 2018). [In Persian]

Articles

- Islami, Ruhollah, “Constitutional Government and Mechanical Governance”, *Dolatpajohi Quarterly*, Vol. 1, No. 1, (2014). [In Persian]
- Nasrolahi, Fariba, “Humanism in French Law”, *Law Studies Journal*, Vol. 1, No. 8, (2016). [In Persian]
- Bakhshi-Ani, Reza et al., “Property Rights and Political Power”, *Planning and Budgeting Journal*, Vol. 26, No. 3, (2022). [In Persian]
- Dabirnia, Alireza et al., “Analyzing the Relationship between the Rule of Law and Populism: Compatibility or Opposition”, *New Researches of Administrative Law*, Vol. 4, No.13, (2022). [In Persian]
- Dabirnia, Alireza et al., “The Right to Political Participation and Compulsory Voting, Conflict or Compatibility?”, *Public Law Studies Quarterly*, Vol. 53, No. 1, (2023). [In Persian]
- Dabirnia, Alireza, “Basis for Amending the 1358 Constitution: Legal or Political Practice of the Nation”, *Dolatpajohi Quarterly*, Vol. 5, No. 19, (2018). [In Persian]
- Davoudi, Ali Asghar, “Discourse Theory and Political Science”, *Political Studies Quarterly*, Vol. 2, No. 8, (2010). [In Persian]

- Mohebi, Daoud & Taleb Najafabadi, Azam, "The Right to Self-determination in International Human Rights and Extra-jurisdictional Principles, a Aritical Review of Article 177 of the Constitution of the Islamic Republic of Iran", Comparative Research Quarterly of Islamic and Western Laws, Vol. 7, No. 3, (2019). [In Persian]
- Montazer Qaim, Mehdi, "The Religious Right of the People to Monitor the Government", Islamic Government Quarterly, Vol. 19, No. 4, (2013). [In Persian]

استناد به این مقاله: دبیرنیا، علیرضا و جهان‌بین هفشجانی، شقایق، «جایگاه و کارکرد حقوق عمومی؛ تنظیم یا تحکیم قدرت سیاسی»، پژوهش حقوق عمومی، دوره ۲۷، شماره ۹۰، (۱۴۰۵)، ۸۱-۱۱۶.

Doi: 10.22054/QJPL.2025.82101.3040



The Quarterly Journal of Public Law Research is licensed under a Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License